

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه ششم

## بسم الله الرحمن الرحيم

### ادامه بحث در دو رکن تحول (ترک تعلق به غیر و توجه تام به حق تعالی)

آرزوی اینکه عرض ارادت‌ها به محضر اهل بیت علیهم السلام قبول شود و باعث توفیقات بیشتر در دنیا و قرب و کمال و شفاعت در آخرت باشد.

در جلسه قبل وارد این بحث شدیم که همه میل به کمال نهایی چی است

آن تحول عظیمی که باید در انسان رخ بدهد و در پی آن باب کمال باز شود و انسان به کمال شایسته برسد چیست.

عرض کردیم که از نظر قرآن کریم آن تحول دو رکن ، دو جزء دارد

یکی ترک تعلق و توجهات به غیر خدای متعال است و قطع تعلقات و توجه به مظاهر دنیا و زیباییهای دنیا و جلوه های دنیا است

و یکی هم توجه و اهتمام تام قلبی و شهودی است به حق تعالی

عرض کردیم که بر اساس آیاتی که در جلسه قبل بررسی کردیم ، عارفان از این تحول تعبیر می کنند به معرفه النفس.

آیاتی هم از سوره مائده خواندیم که به نوعی دلالت داشت که طریق نهایی مراقب و ملتزم با نفس بودن است.

تا این دو رکن محقق نشود یعنی تا انسان از تعلقات و وابستگی های به غیر خدا رها نشود

و توجه و اهتمام تام شهودی به خداوند پیدا نکند

آن باب باز نمی شود و آن کمال نهایی و قرب رخ نمی دهد

در واقع از نظر قرآن حجاب میان انسان و قرب به خداوند متعال خود انسان است

امام کاظم علیه السلام در روایتی می فرماید: لیس بینة و بین خلقه حجاب الا خلقه

بین خداوند متعال و بین مخلوقات او از جمله انسان هیچ حجابی نیست مگر خود انسان و خودخلق

و مراد از خلق در اینجا توجه به خلق است و وابستگی به آن

در واقع مراد روایت این است که بین انسان و خداوند هیچ حجابی نیست مگر توجهات انسان به غیر خدا یعنی به خلق خدا .

اگر وابستگی ها و گرایشات انسان به غیر خداوند این است که در واقع آن حجاب است و اون باید برداشته شود.

### شواهدی از ادعیه

حالا فقراتی از ادعیه براتون می خوانیم زمزمه می کنیم بلکه روح مطهر ائمه خصوصا امام سجاد دستگیری کنند.

### مناجات المطیعین

مناجات مطیعین (اطاعت کنندگان) کسانی که در وادی اطاعت قدم گذاشتند و می خواهند به مقام تسلیم و اطاعت برسند.

در بخشی از این دعا درخواست‌های این گروه از سالکین روشن می شود

در واقع با زبان حال و نیاز شان

به پروردگار عالم عرض می کنند که

«و اخشع عن بصائرنا سحاب الارتياب»

خدا یا از چشمان دل ما ابر های شک و تردید را بردار.

«و اکشف عن قلوبنا اغشیه المریه و الحجاب»

از باطن قلب ما بردار پردهای شک و حجاب را

«و ازهق الباطل عن ضمائرنا»

خدایا باطل را از درون ما و ضمیر ما بردار

افکار باطل، آرزوهای باطل، خیالات باطل، صفات اخلاقی باطل همه این ها را از دل ما پاک کن  
«و اثبت الحق فی سرائرنا»

به جای این باطل ها حق قرار بده، حقایق را قرار بده، معارف حقیقی را قرار بده،  
معرفت به خود را که حقیقی ترین و حق ترین معرفت است در قلب ما قرار بده  
حق ترین موجود خداوند متعال است و ما موجودی حق تر از خداوند نداریم.  
معرفت به این حق ترین حقایق می شود حقترین معرفت ها

«فان الشکوک و الظنون لواقح الفتن»

این تردید هایی که در دل و ذهن ما رسوخ کرده و جایگیر شده این ها در واقع زمینه ها، نطفه ها و خاستگاه  
فتنه ها هستند.

«و مکدره لسبغ المنایح و المنن»

این دروایع شک ها و این پندارهای باطل مکدر میکنند و تاریک می کنند آن منت ها و نعمت های که باید به  
ما عطا کنی

آن نعمت های معنوی آن توجهات معنوی را این ها مانع می شوند، مکدر می کنند.

ملاحظه فرمودید که در این مناجات مطیعین درخواست امام سجاد علیه السلام در این مرتبه از سلوک یعنی  
مرتبه اطاعت چیست

## مناجات العارفين

ورق بزیند مناجات خمس عشره را به مناجات عارفين می رسید یعنی آن ها که به معرفت رسیدند  
می بینید که این جا دیگه تقاضا و درخواست نیست

در واقع همان فقراتی که در مناجات مطیعین بود در این جا می بینید ولی

در آن جا لسان نیاز و تقاضا بود زبان فقدان بود یعنی خدایا ما این ها را نداریم

یعنی این حجاب ها هست این پردها هست خدایا برطرف کن

در مناجات عارفین می فرماید

قد كشف الغطا عن ابصارهم

در آن جا می گفتیم

و اغش عن بصائرنا

آن جا می گفتیم از بین ببر بردار از چشمان ما

این جا می گوئیم

«قد كشف الغطا عن ابصارهم»

صیغه مجهول است یعنی برداشته شده است

پردها کنار رفته است ، برداشته شده است از

« و انجلت ظلمة الريب عن عقائدهم و ضمائرهم»

شک و ریب از عقاید و باورهای آن ها برداشته شده است

و از ضمائر آن ها برداشته شده است

«و انتفت مخالجه الشک ع قلوبهم و سرائرهم»

و این شک ها و خلجان و نفوذ شک، راه پیدا کردن شک در دل های ایشان منتفی شده است.

«و انشرح بتحقیق المعرفة صدورهم»

انشراح صدر پیدا کردند و قلب گشاده ای پیدا کردند به خاطر معرفت های حقیقی که تو در دل ایشان جای

دادی

وقتی این دو مناجات را مقایسه می کنیم

می بینیم که مطیعین تقاضا می کنند آن چه را عارفان به آن رسیدند  
یعنی ما از مسیر اطاعت و از مسیر تسلیم خدا بودن به این معرفت می رسیم  
اگر در مقام مطیعین تقاضا می کنیم .  
یعنی رفع این ها ممکن است و با اطاعت این ها رفع می شود  
با استمرار اطاعت و بندگی این حجاب ها برداشته می شود  
در واقع ذکر این تقاضا هادر مناجات مطیعین به ما می خواهد بگوید شاخصه اطاعت تون را چی قرار بدهید  
هدف از اطاعت و بندگی را چه قرار بدهیم و دنبال چه باشیم .  
نماز می خوانید خدا را اطاعت  
روزه  
انفاق  
تواضع  
دلسوزی برای مردم دارید  
اظهار ارادت به حضرات معصومین  
این نماز ها و ارادتها باید بدانید در چه راستایی باشد و در چه مسیری  
باید هر مقدار از اینها را انجام می دهید  
باید واریسی کنید دلها را آیا از شک ها چیزی کم شده آیا رسوخ اعتقادات پیدا شده و نورانیت اعتقادات به  
دست آمده  
همیشه واریسی کنیم اطاعت های خودمان را .  
مناجات مطیعین این را می خواهد بگوید که از این مسیر می توان به آن کمال و معرفت برسید.

به بیان دیگر اگر میخواهید این توجهات ایجاد بشود که معرفت نوعی توجه است یعنی می خواهید این معرفت ایجاد شود و حجاب ها برطرف شود راهی ندارید جز این که مسیر اطاعت را بروید. که این جا باز بحث است.

باز ادعیه دیگر در این زمینه زیاد داریم

### مناجات شعبانیه

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»

کمال انقطاع از غیر خودت را به من عطاکن

یعنی همه وابستگی ها و تعلقات به غیر تو کنده شود

«و انر ابصارنا قلوبنا بضیاء نظرها الیک»

اگر این وابستگی ها کنار برود من رها بشوم و ترک کنم تعلقات و توجهات به غیر خدا را این جاست که چشم

های دل من باز می شود با نگاه کردن به تو

یعنی تو خود را به من نشان می دهی برای من نمایان می شود

کی برای من نمایان می شوی کی چشمان قلب من ضیا نظرش به تو می افتد؟

آن زمانی که کمال انقطاع حاصل شود

بعد چه می شود

«حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور»

همه این حجاب های شک و ریب که در مناجات مطیعین و عارفین گفتیم اعم از حجاب های ظلمانی گناهان و

رزائل اخلاقی و لغزش ها و حجاب های نورانی علم و معرفت و حتی توجه به معنویات همه برطرف می شود

«و تصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه»

تا اینجا مروری بر جلسات گذشته و با ادعیه بحث را روشن تر کردیم.

## دو پرسش اساسی

در اینجا دو پرسش وجود دارد

چرا انقطاع نفس از غیر خدا و رهایی نفس از تعلقات این ترک و این فعل، موجب نیل انسان به کمال نهایی می شود؟ چه ملازمه ای میان قطع تعلق از غیر خدا و رسیدن به کمال نهایی است.

۱- چرا قطع تعلقات این کمال را فراهم می کند و این اتصال و قرب را فراهم می کند؟

۲- مبدا و منشا این تعلقات به غیر خدا چیست. چرا ما انسان ها تعلق به نفس داریم

چرا این حجاب ها برای ما ایجاد شده است؟

این حجاب ها را ما ایجاد می کنیم یعنی بعد از بلوغ به خاطر گناهان ما ایجاد می شود یا این حجابها پیشینی است و گناهان این ها را تشدید می کند و تعلق روی تعلق است حجاب روی حجاب می شود.

به بیان دیگر چرا این تعلقات در ما به وجود می آید چرا ما بدون وابستگی متولد نمی شویم چرا از اول بدون وابستگی متولد نمی شویم. چه اشکالی دارد که از بدو تولد توجه تام به خداوند متعال داشته باشیم؟

## چرا انقطاع باعث کمال نهایی می شود؟

اولین پرسش که چرا انقطاع باعث کمال نهایی می شود

یک جهت حقیقت و ویژگی نفس است. این نفسی که در قرآن هست چه تفاوتی با نفس مورد توجه مکاتب دیگر دارد

جهت دوم: هستی مراتب دارد؟ یا نه؟ کدام است و چه ارتباطی بین این مراتب است و چه ارتباطی با نفس انسان دارد.

## ساحت های وجودی نفس

در باره جهت اول یعنی حقیقت نفس و ویژگی های آن قرآن کریم برای انسان دو ساحت قائل است

مادی و فرامادی و ملکوتی (بعد فرامادی انسان روح یا نفس اوست)

«الله یتوفی الانفس حین موتها»

نفس از بدن جدا می شود یک بدن بی جان که در زمین می ماند و بعد درون قبر پوسیده می شود. نفس داخل قبر نمی رود دریافت می شود.

«قل یتوفاکم ملک الموت»

خودتان را ملک الموت توفی می کند همانی که تعبیر از آن به من و انا می کنیم. آن هویت و شخصیت که با «من» تعبیر می شود.

از این دو آیه معلوم می شود که ما دو جنبه داریم هویت ما انسان ها نفس ما است

گاهی می گوید نفس را می گیریم گاهی می فرماید خودتان را این یعنی که خود انسان همان نفس است در سوره اسرا می فرماید

«یسئلونک عن الروح»

مرتب و مستمرا از تو سوال می کنند که روح چیست

«قل الروح من امر ربی»

از امر پروردگار است یعنی روح از عالم امر است یعنی عالم ملکوت و فراماده .

«و ما اوتیتم من العلم»

علم بسیار کمی دارید

هرچه قرآن درباره آن بگوید شما به علم آن نمی رسید

در باره روح و عالم آن علم کمی داده شده اید

روح از امر

روح همان نفس است نفس از جهت اداره بدن به آن گفته می شود.

وقتی می گوید روح از جنبه ملکوتی و جبروتی سخن می گوید  
آن ساحت فراماده از حیث این که از عالم دنیا و ماده نیست روح است و از عالم ارواح و ملکوت است  
و از این حیث که بدن را تدبیر می کند و اتحاد دارد با بدن، نفس است  
البته نفس در قرآن به معانی دیگر هم بکار رفته است.

روح از عالم امر است

«الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین» (اعراف/۵۴)

خدا دو عالم دارد یکی خلق است و یکی عالم امر  
و خداوند رب العالمین است مبارک است.

### مراتب هستی

عالم امر که فرامادی است مراتبی دارد

مراتب هستی را اینجا مطرح می کنیم و بعد ارتباط نفس با این مراتب دارد.

از نظر فلاسفه صدرایی که نظر قرآن هم با ایشان همراه است

خداوند عالمی دارد به نام جهان طبیعت و عالم ماده

موجودات این عالم همه مقید به ماده و جسم است.

جسمانی یعنی موجودی که دارای سه بعد است (طول و عرض و عمق)

ماده یعنی آن جوهری که در جسم هست ولی قابل دیدن نیست

ما طول و عرض و عمق را حس می کنیم ولی ماده و ماده بودن شی را حس نمی کنیم

ماده فقط با عقل دریافت می شود به معنای فلسفی

یعنی حقیقتی که صرف استعداد و قابلیت که تصرف پذیر و انفعال پذیر است  
 مثلا صندلی چوبی که الان وجود دارد یک جسم است و در عین حال ماده هم دارد یعنی انفعال پذیر است و  
 می شود اجزای آن را از هم جدا کرد.  
 از لوازم ماده انفعال پذیری است و مقید به مکان و زمان بودن  
 به همین خاطر اثر و انفعال پذیر بودن زوال و آفت و نقصان و فساد پذیری و مقید به زمان و مکان خاص دارد  
 این ها لوازم ماده داشتن یک جسم است.  
 در عالم دنیا و طبیعت جسم و ماده جدا از هم نداریم  
 در عالم طبیعت ماده جسم با ماده است  
 در درون و ذات هر موجود عالم طبیعت که سه بعد دارد ماده هم هست لذا اثر پذیری و انفعال را دارد.  
 چون ماده این گونه است  
 هر کمالی که در عالم دنیا فرض شود این لوازم را دارد  
 یعنی نقصان و آفت و تغییر پذیری را دارد زمانی و مکانی بودن را دارد  
 مانند لذت یک خوراکی چون مادی است فساد پذیر است لذت و طعم آن ناقص می شود و از بین می رود  
 لذت دیدنی و شنیدنی و علوم حصولی این نقصان ها را دارد  
 هر کمال و لذتی که در عالم دنیا هست اعم از حسی و وهمی این محدودیت و قیود را دارند  
 این عالم ماده است.  
 فراتر از این عالم، عالم مثال است  
 عالم مثال رابطه اش با عالم دنیا نسبت علت و معلول است  
 یعنی عالم مثال نباشد عالم ماده خلق نمی شود

این عالم ماده توسط عالم مثال صیانت می شود

فیض وجود می گیرد از مبدا حقتعالی از مجرای عالم مثال می گذرد

عالم مثال علت است

مجراست برای فیض ها و لذت هایی که برای موجودات عالم طبیعت وجود پیدا می کند.

هر کمالی که در عالم ماده است در عالم مثال هم هست اما بدون قید و محدودیت های عالم ماده.

فرض کنید میوه سیب را که لذت و طعم و خواصی دارد این لذت و شکل و طعم و رنگ و مزه این سیب قیود نقصان پذیری و محدودیت و فساد پذیری و... دارد

این سیب لذت همه سیب ها را ندارد فقط لذت خود را دارد سیبی که کنار این سیب است لذت دیگری دارد

سیبی که در عالم مثال است همه لذات سیب ها را دارد بدون آفت زدگی و نقصان و محدودیت و ...

در عالم مثال جسم است ولی ماده نداریم یعنی شکل و رنگ و بعد دارد ولی قیود ماده را ندارد.

در عالم مثال لوازم ماده یعنی نواقص عالم ماده نیست ولی قیود دیگری وجود دارد

مثلا درست است که سیب در عالم مثال فرض کنید نقصان ها را ندارد ولی فقط طعم و لذت سیب را دارد لذت یک تصویر زیبا را ندارد و لذت یک شنیدنی زیبا را ندارد و لذت یک غذای خوب و لذیذ را ندارد فقط لذت کامل سیب را دارد.

موجود مثالی و روح آن مومن که در برزخ است سیب را با عضو خاصی باید بخورد

و باید با دهان آن را مصرف کند یعنی محدودیت عضوی دارد.

با چشم نمی شود و لذت تصویری نمی برد یعنی فقط لذت ذائقه تامین می شود.

فرا تر از عالم مثال یک عالم دیگر است به نام عقل .

در عالم عقل همه لذات عالم ماده و عالم مثال هست بدون نقصان و محدودیت های آن دو عالم .

مثلا یک سیب که به در عالم عقل وجود دارد همه لذات حواس پنجگانه رو دارد در عالم عقل در قالب مثال و فرض عرض می شود که اگر سیب می خورید(البته به این معنا سیب وجود ندارد)

انگار وقتی سیب می خورید همه میوه ها و همه تصاویر و شنیدنی ها و ... را می برید. بدون آن که مقید به عضو خاصی باشد.

علاوه بر این ها لذت های عقلی ادراکی وجود دارد که خیلی فراتر از عالم دنیا و لذات روحی آن است مثلا وقتی معرفت روحی در دنیا پیدا می کنیم

قابل مقایسه نیست با لذات عالم عقل بلکه میلیون ها برابر کمتر است

فراتر از عالم عقل عالم اسماء است که فعلا مناسبتی با بحث ما ندارد و لذا ورود نمی کنیم

نکته : منظور از عالم ماده مکانی خاص و فضایی ویژه نیست که موجودات دنیا در آن قرار گرفته اند عالم ماده یعنی موجودات با این ویژگی ها .

اگر موجودات را برداریم دیگر عالم دنیا نداریم

عالم مثال هم فضایی غیر از موجودات مثالی نیست . اگر موجودات مثالی نباشند دیگر عالم مثال هم نیست.

انسان یک مراتبی دارد مهم این مراتب و شئون نفس و روح انسان است

روح انسان هر سه مرتبه را در خودش دارد

یعنی روح انسان سه شان و سه مرتبه دارد.

یک مرتبه حسی دارد

روح در این مرتبه حسی خودش بدون واسطه قوای حسی و اعضاء و جوارح بدن را به کار می گیرد تصرف می کند و فعل انجام می دهد.

روح با مرتبه حسی اش با بدن وحدت وجودی دارد و با آن اتحاد دارد  
همین روح که در مرتبه حسی با بدن اتحاد دارد مرتبه مثالی هم دارد  
گویا شکل عوض می کند.

روح ما در عالم ماده کمالات حسی (خوردنی ها ، دیدنی ها و ...)  
در عالم مثال کمالات مثالی را درک می کند

لذات مثالی را درک می کند مانند ملائکه می تواند لذات عالم ملائکه را درک کند ملائکه و موجودات مثالی را  
مشاهده می کند

لذات مثالی و کمالات را با این وجود دریافت می کند  
در عالم مثال سیر می کند و در حقیقت حضور پیدا می کند

انگار روح انسان سه وجود دارد  
با یک وجود در عالم دنیاست و کارهای دنیایی انجام می دهد مثل خواب راه رفتن کار کردن و تصرفات  
فیزیکی

با یک جنبه در عالم مثال است و با یک جنبه هم در عالم عقل است.  
با مرتبه عقلی می تواند با عالم عقل ارتباط برقرار کند و کلیات عقلی را شهود کند و حقیقت انسان را ادراک  
کند.

منظور از ادراک ذهنی و حسی و عقلی برهانی و استدلالی دنیایی نیست.  
حقیقت اشیاء را شهود می کند حقیقت همه موجودات را شهود کند

در واقع روح انسان با ملائکه فرق دارد  
روح ما از عالم عقل است مانند ملائکه با این تفاوت که ملائکه نمی تواند بدن داشته باشد و اتحاد وجودی با  
بدن ندارند.

روح ما الان با بدن ما اتحاد وجودی دارد

روح ما در مرتبه حسی بدن را به کار می گیرد سخن می گوئیم یا حرکت می کنیم می نویسیم یا می شنویم

این ویژگی روح انسان است و ملائکه آن را ندارند بدن و اتحاد با بدن ندارند

سه مرتبه ندارند مرتبه حسی را ندارند فقط یا مرتبه مثالی را دارند یا عقلی یا هردو .

نکته بعدی :

روح انسان قبل از تنزل به دنیا (مراد قبلیت زمانی نیست قبلیت رتبی است)

در مرتبه ذات خود و در مرتبه عقلی خودش از کمالات عقل برخوردار بوده و هم رتبه با موجودات عقلی بوده

است و از انس و اتحادی که در آن جا بود بهره مند بوده است

بعد به بدن و دنیا تنزل می کند و با بدن اتحاد وجودی پیدا می کند.

مراد از تنزل پایین آمدن از آن رتبه نیست که آن رتبه را از دست بدهد مراد تجافی نیست

مراد این نیست که روح ما که یک روح جزئی است قبلا در عالم مثال با همین تعین شخصی داشته باشد.

روح زید و عمرو مراد نیست .

روح کلی انسان در مرتبه ذاتش ارتباط با عالم عقل و مثال دارد و

یک پرتو این روح کلی انسان پیدا می کند تا روح جزئی زید و عمرو و ....

این روح جزئی تنزل یافته روح کلی انسان است که در عالم مثال و عقل از کمالات برخوردار است و لذت می

برد.

این پرتو چگونه است ؟ روح جزئی تنزل یافته است که روح زید می شود؟ خیر

مقصود از تنزل این است که این نطفه که در بدن پدران ما ایجاد می شود در اثر غذا ها

این نطفه در سیر تکاملی خود یک روح جزئی می شود از جنس روح کلی.

استعداد و قابلیت روح کلی را دارد

یعنی می تواند در عالم مثال و عقل حضور پیدا کند و لذات آن را درک کند.

ممکن است بگویید: این روح کلی سالها در عالم مثال و عقل بوده است ولی این روح جزئی که تازه در این زمان خاص آمده است از الان می تواند ارتباط برقرار کند چطور می توان گفت که همنشین بوده و لذت ها و ارتباطات را داشته است.

جواب می گوئیم که در آن عوالم زمان نیست وقتی می آید در این دنیا این روح جزئی گویی هزاران سال بوده است و این ارتباط را داشته است. از این جهت فرقی نمی کند با آن روح کلی

این امکان و استعداد را دارد چون تنزل یافته روح کلی است

بنابراین تمام قابلیت های آن روح کلی را دارد

میتواند اتصال با عالم مثال و عقل و اسما پیدا کند

با عالم ماده با مرتبه حسی ، با عالم مثال با مرتبه مثالی یا همان مثال متصل خود با برزخ متصل خود

با مرتبه عقلی با عالم عقلی ارتباط می گیرد

مراد از مرتبه عقلی این عقل ذهنی و فلسفی که می اندیشد و درک می کند و نظریه می دهد و... نیست مراد مرتبه عقلی است

که مجرد است و با استدلال و مفاهیم و ذهن کار ندارد

ادراک شهودی و قلبی عقلانی مجرد است ادراک در آن به شهود است.

عقل با مرتبه عقلی فرق دارد.

این عقل نظری و فلسفی که در ذهن کافر و مسلمان هر دو است این یک ابزار است برای مرتبه عقلی روح انسان.

روح زید و عمرو و من و شما این مراتب و قابلیت و استعداد ها را دارد

متنها تنزل به دنیا پیدا می کند یعنی بدن پیدا می کند و با بدن اتحاد می یابد  
 اگر روح جزئی ما بدن نمی داشت اصلا تعلق و توجه به دنیا نداشت و اصلا حجابی نداشت  
 همواره در عالم مثال و عقل بود مانند جبرئیل و میکائیل  
 این تنزل روح به پایین تر یعنی بدن دار شدن و ارتباط با بدن داشتن.  
 موقعی که روح ما تنزل می یابد  
 در قالب روح جزئی  
 این استعداد هایی که دارد در واقع با این تعلق و تنزل بیشتر می شود و به دو نوع استعداد ارتقا می یابد  
 آن روح کلی وقتی بدن ندارد فقط استعداد همنشینی با ملائکه دارد  
 وقتی بدن دار می شود استعداد او دو نوع می شود استعداد کمال و سعادت و استعداد سقوط و شقاوت  
 این هم تفاوت دیگر روح انسان با ملائکه باشد.  
 همان استعداد اولیه که روح کلی دارد ملائکه هم همان را دارند و همان برای ایشان می ماند  
 اما روح انسان دو استعداد پیدا می کند  
 یک استعداد کمال که در عالم مثال و عقل باشد  
 یک استعداد سقوط و هلاکت است  
 این در آیات فراوانی آمده است.  
 بنابراین وقتی روح انسان تنزل پیدا می کند در معرض دو نوع تحول و دگر گونی است  
 می تواند تحول او تحول منفی باشد و همه استعداد ها یی که از روح کلی به او رسیده از بین برود و در مسیر  
 سقوط واقع شود  
 اگر تحول اول در او اتفاق بیافتد یک ملکات انسانی در او حاصل می شود

علاوه بر استعداد هایی که از روح کلی دریافت کرده است استعداد های جدیدی پدید می کند در عالم برزخ هم کمالات پیش از عالم دنیا را دریافت می کند و هم کمالات جدید یعنی انسان بعد از مرگ دو نوع عالم مثال و دو نوع کمالات مثالی پیدا می کند. ولی اگر در مسیر کفر و نفاق و گناه باشد همان استعداد ها را هم از دست می دهد. موقعی که از دنیا می رویم روح ما به خاطر ملکات نفسانی که پیدا کرده خودش مبدا و ماده ای می شود برای آن کمالات و لذت های که برایش در آن عالم رخ می دهد یعنی خودش فاعل آن کمالات و لذات می شود خیلی فرق می کند در عالم دنیا مثلا لذت سیب از خارج وجود من می آید در عالم مثال سیب خارج از وجود من نیست این وجود من هست که آن سیب را تولید می کند با این مقدمات می گوئیم مراد از معرفت نفس چیست؟ مراد از انقطاع از غیر خدا و توجه تام به خدای متعال چیست؟ معلوم شد که مراد از آن شهود باطنی حقیقت روح و نفس است مشاهده مرتبه مثال و عقل روح پیش از تنزل حقیقت نفس را می شناسی و داشتن مرتبه مثالی و عقلی را می شناسی و می فهمی که با عالم مثال و عقل ارتباط می توان داشت و لذات و کمالات آن ها را دریافت. معرفت به نفس یعنی این مرتبه از روح را به فعلیت می رسانی یعنی حجاب های روبروی شما نسبت به عالم مثال و عقل که مانع ارتباط است کنار بزنید. این طناب و زنجیر را از بین ببرید. مراد از التزام به نفس که در سوره مائده خواندیم در جلسه قبل

و مراد از انقطاع از غیر خدا و توجه به خدا همین است  
 مراد از توجه به نفس در این جا با مکاتب اومانیستی متفاوت است  
 در آن جا وقتی می گویند نفس یعنی خواسته ها و تمایلات حیوانی و شهوانی نفس  
 در آن مکاتب که می گویند باید به نفس بررسی یعنی آن مرتبه حسی روح را پرورش دهی  
 معیار آن است و اصالت با اوست و او باید فربه شود و ارتزاق برای قوای حسی اتفاق بیافتد.  
 ولی در معارف قرآن می گوئیم معرفت نفس یعنی این مرتبه حسی را نگذار مانع ارتباط با مرتبه های دیگر  
 شود.  
 در عرفان های شرق و سرخپوستی هم که می گویند توجه روح و نفس کم شود منظور آن است که توجه از  
 قوای عادی و حسی و لذات و مادیات کم شود که قوای خارق العاده آشکار شود  
 کاری که مرتاضان و عارفان شرقی می کنند و تصرفاتی که پیدا می کنند  
 در اینجا این مطرح نیست در این جا قوای فرامادی نفس و کارهای خارق العاده ای که آن ها به دنبال آن هستند  
 از نگاه قرآن خود وابستگی و تعلق و در حقیقت حجاب است باید کنار گذاشته شود.  
 پس هم توجه به لذات مادی و حسی از کانون توجه خارج باشند و هم قوای خارق العاده باید کنار گذاشته  
 شود.  
 ادامه دارد...